
دورنمات، آنگونه که من شناختم*

حمید سمندریان

آشنایی من با دورنمات به زمان تحصیل در آلمان برمی‌گردد؛ زمانی که شاگرد استاد بزرگ تئاتر، ادوارد مارکس بودم. مارکس شاگردان بین‌المللی بسیاری داشت و من یکی از آنان بودم. آن دوران تقریباً آغاز جهانی شدن فریدریش دورنمات بود. در فاصله سالهای ۱۹۰۰ تا امروز دنیا نویسندگان بزرگ بسیاری را به چشم دید، از هارولد پیتر انگلیسی گرفته تا سام شپارد که استاد نوشتن است. در آلمانی‌زبان‌ها هم چند نفری بوجود آمدند که جهانی شدند. یکی از آنها برتولت برشت است که صاحب سبک است، دیگری ماکس فریش که بسیار با دورنمات نزدیک و تقریباً با او هم استیل بود، آخرین نفر هم دورنمات است. این افراد به دلیل تم‌های جهانشمولشان به سرعت جهانی شدند. تم‌های کارهای آنها اولاً خصوصی نبود و ثانیاً تم‌هایشان از نمایشی به نمایش دیگر به کلی عوض می‌شد و تم تکرار نمی‌شد.

نمایشنامه‌های دورنمات عبارتند از: رمولوس کبیر، ازدواج آقای می‌سی‌سی‌پی، فرشته‌ای به بابل می‌آید، ملاقات بانوی سالخورده — که یکی از اساسی‌ترین نمایشنامه‌های دورنمات است — فرانک پنجم، اپرای بانک خصوصی، هرکول و طویله اوژناس، متور و بسیاری کارهای دیگر.

وقتی آخرین نمایشنامه‌اش که قبل از فوت نوشته و چاپ شد را خواندم بسیار گریستم برای اینکه دورنمات، سبک عوض کرده بود. دورنمات که استاد و خداوند

* این مقاله، گزیده‌ای است از سخنرانی حمید سمندریان در شب فریدریش دورنمات

سوزهای بکر و بسیار تکان‌دهنده و تحولات انسانی بسیار شدید بود در پایان عمر به این نتیجه رسیده بود — که در آغاز کتاب عنوان کرده بود — که من هر چه پیرتر می‌شوم جملات زیبا و ادبیات نمایشی برای من خوارتر می‌شوند، من تازه حس می‌کنم باید «بین جملات» را اجرا کرد نه اینکه هنرپیشه جملات قشنگ و زیبا ادا کند.

دورنمات با شهامت در ابتدای آن نمایشنامه اقرار و اعتراف کرده که من سعی می‌کنم خودم را به ساموئل بکت — از پیشگامان تئاتر ابزورد — نزدیک کنم. او فهمیده بود که اصل بر زندگی است نه دیالوگ و می‌بایست اصل زندگی را در اثر پیاده کرد نه گفتارهای بسیار زیبا را.

در زمینه اعتقاد او به خدا باید گفت دورنمات یک کشیش زاده ساده و تحت تعلیم پدر سختگیرش بوده اما در نمایشنامه‌هایش هر وقت که چیزی را به خداوند واگذار می‌کند، آن‌ا در دیالوگها تردید می‌آید، می‌بینیم که یا واقعیت را نمی‌گوید یا نیمی از واقعیت را می‌گوید و قضاوت به عهده ذهن مخاطب گذاشته می‌شود.

دورنمات در کتابی به عنوان مسائل تئاتر — Teather Problemes — اشکال متفاوت تئاترها را در اجتماعاتی که فرهنگ مغایر با هم دارند بیان می‌کند و در پایان به این نتیجه می‌رسد که تراژدی در جایی امکان دارد که شناخت فقر، مسئولیت و گناه در آن جامعه وجود داشته باشد.

در هیاهوی قرن جنجال‌زده ما که هنوز نژاد سپید می‌کوشد برتری خود را بر نژاد سیاه ثابت کند، دیگر نه مسئولی وجود دارد، نه خیرخواهی و نه گناهی؛ ما دسته‌جمعی گناهکاریم؛ گناهان ما گناه فردی است، گناه مذهبی است و این جمله را هم اضافه می‌کند که همانگونه که راه ما در سیاست به بمب ناپالم رسید، در تئاتر هم به کم‌دی می‌رسد. کم‌دی به معنای طنز تلخ. مثلاً ما یک آشفته بازار جهنمی بینیم و ندانیم که باید چه کسی را مسئول بدانیم چرا که همه گناهکارند و نمی‌دانند که گناه می‌کنند و اینگونه است که تراژدی از جامعه رخت برمی‌بندد.

این نظر دورنمات است که در کتاب مسائل تئاتر حدود ۴۰ سال پیش نوشته شد و باعث شد که معنی تراژدی میان نویسندگان بزرگ هم عوض شود. بعد از آن ژان ژنه گفت: «ما نمی‌توانیم تراژدی بنویسیم. ما فقط می‌توانیم ملودرام آبکی بنویسیم.» ملودرام آن است که در آن یکی عاشق شود، یکی زنده بماند، یکی بمیرد، یکی گریه کند و قصه تمام شود.

اما تراژدی، سقوط عظمت است. ما الان تراژدی نداریم؛ برای اینکه سقوط عظمتی نیست چه عظمتی؟
 در پایان می‌توان گفت برتولت برشت که یک آلمانی نابغه بود و این دو سویسی، بی تردید برای کشور سوییس و مهم‌تر از آن برای تئاتر جهان مایه افتخارند.

▼ حمید سننوریان از احساسات خود درباره دورنمای نیز سخن گفت (عکس: سالی بیداروطن)





گروهشکاه علوم انسانی ومطالعات فرهنگی
گروه اول جامع علوم انسانی